رؤیاهایی که می‌آیند

ساسان گلفر
cinemaglobe.blogfa.com

پدران و پسران

■ گذشته از فیلم‌های بلژیکی، فرانسوی، آمریکایی و هندی که در سطرهای پایین چند کلمه‌ای درباره‌شان نوشته شده و چهار فیلم دیگر که دو روز پیش معرفی شدند، مستند «جهنم و بازگشت دوباره» درباره جنگ افغانستان، کمدی/درام «دختر خبیث»، قسمت دوم فیلم ترسناک «هزارپای انسانی»، مستند «پسران تنسی ویلیامز» از فیلم‌هایی هستند که در این هفته به روی پرده رفته‌اند و فرصتی برای معرفی آنها وجود ندارد.

■■■

پسربچه‌ای با دوچرخه



(The Kid with a Bike) Le gamin au vélo

چهاردهمین فیلم بلندی که ژان‌پی‌یر داردن و لوک‌داردن بلژیکی به‌طور مشترک کارگردانی کرده‌اند (هفدهمین فیلم ژان پی یر و شانزدهمین فیلم لوک)، امسال برای این دو برادر که تاکنون دو بار برنده نخل طلای کن شده‌اند، جایزه بزرگ (گرندپری) شصت و چهارمین دوره جشنواره کن را (به‌طور مشترک با فیلم «روزی روزگاری در آناتولی») به همراه داشت. در این درام ۸۷ دقیقه‌ای که توماس دوره، سسیل دوفرانس و ژرمی رنیه بازیگران اصلی آن هستند، پسربچه‌ای که در مرکز نگهداری کودکان بی‌سرپرست زندگی می‌کند، به امید یافتن پدرش دست به جست‌وجویی می‌زند که پایش را به دنیای خلافکاران باز می‌کند. این فیلم تاکنون در فرانسه، بلژیک، ایتالیا، مجارستان و چند جشنواره بین‌المللی نمایش داشته و اکرانش در آمریکا، لهستان، اسپانیا و چند کشور دیگر ادامه دارد.

فولاد واقعی



Real Steel

در آینده‌ای نزدیک، زمانی که مسابقات مشت‌زنی ربات‌ها ورزشی پرطرفدار است، یک قهرمان مشت‌زنی سابق که رونق کارش را از دست داده، تصمیم می‌گیرد به عنوان مربی ربات‌ها وارد کار شود و یک ربات اسقاطی را کشف می‌کند که قابلیت قهرمان شدن را دارد. در همین زمان ارتباط تازه‌ای میان او و پسر ۱۱ ساله‌اش شکل می‌گیرد. درام علمی-تخیلی «فولاد واقعی» با فیلمنامه جان گاتینز، دن گیلروی و جرمی لِون بر اساس داستان کوتاه «فولاد» که ریچارد متیسن در سال ۱۹۵۶ نوشته را شاون لوی (کارگردان «شبی در موزه» و «پلنگ صورتی») کارگردانی کرده است. هیو جکمن، داکوتا گویو، اوانجلین لیلی و کوین دوران از بازیگران این فیلم ۱۲۷ دقیقه‌ای محصول مشترک آمریکا و هند هستند.

زنان طبقه ششم



The Women on the 6th Floor (Les femmes du 6ème étage)

روزگار کسالت آور زن و شوهر میانسال و محافظه‌کاری که دو پسر نوجوان‌شان را به مدرسه شبانه روزی فرستاده‌اند و در پاریس اوایل دهه ۱۹۶۰ در آپارتمانی مجلل زندگی می‌کنند، زمانی دستخوش تحول می‌شود که چند زن خدمتکار اسپانیایی به آنها راه بهتری برای زیستن می‌آموزند. این کمدی فرانسوی را فیلیپ لو گوای کارگردانی کرده و فیلمنامه‌اش را با کمک ژروم تونر نوشته است. فابریس لوچینی، ساندرین کیبرلین، ناتالی وربکه و کارمن مائورا از جمله بازیگران این فیلم هستند که با بودجه ۷ میلیون یورو تهیه شده است. زمان نمایش فیلم ۱۰۴ دقیقه است.

آفتاب هر روز: داستان فیشبون



Everyday Sunshine: The Story of Fishbone

لف اندرسن و کریس متزلر، کارگردان‌های این مستند موزیکال، به سراغ یک گروه موسیقی به نام فیشبون رفته‌اند که در زمان تنش‌های اقتصادی و نژادی دوران ریاست‌جمهوری رونالد ریگان در دهه ۱۹۸۰ به وجود آمد و شکل گرفت. گروه فیشبون وظیفه خود را مقابله با ژانرها و به چالش کشیدن کلیشه‌های نژادی و نظم حاکم بر صنعت موسیقی و جامعه به‌طور کلی می‌دانست و در مستند «آفتاب هر روز» به بهانه بررسی این گروه نقبی به تاریخ و موسیقی و روحیات یک دوران زده شده است. نوروود فیشر، آنجلو مور، آیس تی، گون استفانی و تیم رابینز از جمله شخصیت‌هایی هستند که در این فیلم ۱۰۷ دقیقه‌ای حضور دارند.



برادران داردن سر صحنه «پسربچه‌ای با دوچرخه» / عکس: OutNow

گفت‌وگو با ژان پی‌یر و لوک داردن درباره «پسربچه‌ای با دوچرخه»

شورش علیه سکون

فرناندو کروچه/ ترجمه: پریا لطیفی‌خواه

دزدان خرده‌پا، افرادی که در به در به دنبال آپارتمانی برای سکونت می‌گردند، کارگران روزمزد مضطرب- از این مطرودها در دنیایی که دوربین پرسشگر و همیشه حاضر ژان پی یر داردن و لوک داردن ثبت می‌کند، به وفور پیدا می‌شود. این دو برادر فیلمساز بلژیکی که برای چهره‌نگاری‌های فراموش‌نشدنی خود با مضمون اخلاق و رستگاری در فیلم‌هایی مانند «پسر» و «بچه» به شهرت رسیده‌اند، جزییات تقلای شخصیت‌هایشان را با اصراری انسان‌دوستانه و دقتی مستندگونه مورد توجه قرار می‌دهند و در همان حال عناصری از تمثیل‌های معنوی را به تار و پود طبیعت‌گرایانه روایت‌شان وارد می‌کنند که پیچیدگی سحرانگیزی به فضای خشن نئورئالیستی فیلم‌های آنها می‌بخشد. تازه‌ترین فیلم این برادران، «پسربچه‌ای با دوچرخه» که خود آنها در توصیفش از عبارت «داستان پریان» استفاده می‌کنند، بینش آنها را به درخشان‌ترین وجه نشان می‌دهد. آنها در این گفت‌وگو از جمله درباره میزانسن‌هایی که برگزیده‌اند، بازی‌های بداهه و چگونگی کار با بازیگر نقش اول خود گفته‌اند.

ایده «پسربچه‌ای با دوچرخه» از کجا آمد؟

ژان پی یـر داردن: از ژاپن. هنگامی کـه آنجا «پسـربچه» را نمایش دادیم، به یـک قاضـی برخوردیـم. او درباره پسربچه‌ای گفت که پدرش او را به مرکز نگهداری کودکان بی‌سرپرست فرستاده و گفته بود که وقتی پول بیشتری داشته باشـد، برمی‌گردد. هرگز هم برنگشته بود. ما خیلی درباره اینکه این داسـتان را چطـور بسـازیم، بحـث کردیم و به نتیجه‌ای نرسیدیم. بالاخره وقتی داستان سرهم شد که ایده این پسر را در داستان یک شخصیت دیگر، سامانتا، وارد کردیم. به این ترتیـب به جای اینکه فقط یک کودک رهاشده را تعریف کنیم، تصمیم گرفتیم روی دو شخصیت کار کنیم که با به هم رسیدن تغییر می‌کنند.

همیشـه باعـث شـگفتی من بود که چطـور به عنوان تماشـاگر بلافاصلـه به درون کشـمکش‌های شـخصیت‌های فیلم‌هایتان پرتاب می‌شـویم. در همـان اولین صحنه این فیلم که سیریل به تلفن چنگ می‌انـدازد، تماشـاگر بـا او همـراه می‌شود.

لـوک داردن: زمانـی طولانی برای بحث درباره اینکه چه قاب‌بندی برای این صحنه انتخاب کنیم، صرف کردیم چون اسـاس بیشـتر وجوه سبکی و بقیه فیلم اسـت. سـیریل تنهاست، دوربین در موقعیتی پایین‌تر از سطح معمول چشم کودک قرار گرفته است. صدای شخصیت‌های بزرگسال را می‌شنویم که به قاب وارد می‌شوند و بعد که سعی می‌کنند با پسر صحبت کنند، فقط بخشی از بدن آنها را می‌بینیم. البته این یک گزینش خاص میزانسن است و ما تماشاگران از این طریق شروع به انطباق دادن نگاه‌مان می‌کنیم. در بیشتر بخش‌های ابتدایی فیلم، این پسـر عملا روی پرده تنهاست و از هر شخص دیگری بریده است.

جست‌وجوی او برای یافتن پدرش تقریبا مثل مبتلایان به اوتیسـم است. به نظر نمی‌رسد به هیچ شخص دیگر یا هیچ چیز دیگری در دنیا توجه داشته باشد.

ژان پی یر داردن: وسواس محض است. به تنهایی او مربوط می‌شود و فقط وقتی تغییر می‌کند که سیریل با فراموش کردن پدرش و پذیرش عشـق سامانتا به دنیای پیرامونش نزدیک‌تر می‌شود.

همین‌طور هنگامی که پدرش را پیدا می‌کند که ژرمی رنیه نقش او را دارد. خود ژرمی رنیه هم ۱۵ سـال پیش در فیلـم «قول» (ژان پی یر و لوک داردن، ۱۹۹۶) نقش پسـر مساله‌داری را بازی می‌کرد که با این یکی فرق داشت.

لوک داردن: توماس دوره، بازیگر خردسال که کارش حرف ندارد، همه‌اش دوسـت داشت به صحنه‌ای برسد که بتواند با ژرمی کار کند. می‌دانسـت او بازیگری اسـت که کارش را در ۱۳ سالگی شروع کرده است و مدام چشمش به دنبال او بود.

فکـر می‌کنم که انتخـاب بازیگر حلقـه اتصالی میان فیلم‌های شما به وجود آورده است، چون مثلا می‌دانیم که رنیه نقش پدری ناراحت را در این فیلم و «بچه» بازی کرده است. یا نقش‌های کوتاه ولی مهم الیویه گورمه.

ژان پـی یر داردن: ما این کار را ناخودآگاه انجام می‌دهیم، ولی من معتقدم که این حلقه‌های اتصال در ذهن تماشاگران است که شـکل می‌گیرد. چون ژرمی نقش پسر را در «قول» بازی کرده اسـت از او نخواسـته‌ایم نقش پدر بد را بازی کند، بلکه علتش این بوده که بلافاصله به عنوان بازیگر ایده‌آل برای آن نقش به ذهن‌مان رسیده است. طبیعتا سال‌هاست که او را می‌شناسیم و همیشـه دوست داریم ببینیم که به چه شکل خلاقانـه‌ای نقش را بازی می‌کنـد. در مورد الیویه هم چنین رابطه کاری غریزی میان ما شـکل گرفته است که اصلا لازم نیسـت او را کارگردانی کنیم. خودش دقیقـا می‌داند که از او چه می‌خواهیم.

اینکه فیلم با چه نیرویی پیـش می‌رود، باعث حیرتم شـد. فیلم با شـور و نشـاط خاصی پیش می‌رود، با سـیریل که دایـم در عرض پرده می‌دود و دوچرخه‌اش را بالا و پایین می‌برد و دوربین سعی می‌کند او را از دست ندهد. آنقدر این حس قوی است که فقط به مرور متوجه می‌شـویم او اساسـا دارد روی یک دایره می‌دود.

لـوک داردن: مشـاهده‌اش گول‌زننده اسـت. از ایـن ایـده خوش‌مـان آمد که شخصیت از لحاظ احساسی در خود فرورفته اما مدام در حرکت باشـد. در لحظاتی مثل موقعی که سیریل در اتومبیل است و ناگهان به چهره خودش چنگ می‌اندازد، مثل این اسـت که دارد علیه سکونی که بر او حاکم شده، شـورش می‌کند و وقتی مهارت‌های دوچرخه‌سـواری‌اش را بـه رخ سـامانتا می‌کشد، حرکت‌هایش حساب‌شده، کمتر دیوانه‌وار و بیشتر زیبا و برازنده است. توماس قـرار بود فقط یکـی از آن کارهای ماهرانه دوچرخه‌سـواری را انجام دهد، اما ادامه داد و مدام برای سسیل (دوفرانس) با دوچرخه نمایش داد. ما هم خوش‌مان آمد و تصمیم گرفتیم در فیلم بماند.

شـخصیت سـامانتا را چطـور پرورش دادید؟

لـوک داردن: فکـر کردیـم زن جالبی اسـت. چرا به کمک پسری می‌آید که او را فقط یک‌بار دیده است؟ فکر کردیم به‌خاطر ارتباطی که با او برقرار کرده، انگیزه‌ای قوی برایـش به وجود آمده که سـعی نمی‌کند آن را تجزیـه و تحلیل کنـد. به یک معنا، او بیشـتر شـبیه به پری‌هایی است که در قصه‌های پریان نقش مادرخوانده را برعهده می‌گیرند. شخصیت دشـواری است، چون به سادگی ممکن است آماج تمسخر قرار بگیرد. به فیلم درآوردن شخصیتی که آدم می‌کشد، خیلی آسان‌تر و حتی جالب‌تر از یک فرد از خود گذشته است که به کمک مردم می‌آید.

گرما و درخششی در بازی سسیل دوفرانس وجود دارد اما شخصیت او چندان مادرانه نیست. کاملا گارد می‌گیرد.

ژان پـی یـر داردن: بلـه. مـا کامـلا چنیـن ترکیبی را می‌خواستیم.

جالب است که او به عنوان یک ستاره مشهور سینما، به راحتی در گروه بازیگران عمدتا غیرحرفه‌ای جا افتاده است.

ژان پی یر داردن: کار او با بقیه بازیگرها عالی بود، چند هفته با آن پسر فیلمنامه را تمرین می‌کرد و در جریان فیلمبرداری با هم ناهار می‌خوردند. اتومبیل شخصی‌اش را نمی‌آورد و پیاده سر صحنه می‌آمد یا همراه با ما سوار ماشین ما می‌شد.

لـوک داردن: در صحنه‌هایش خیلی با توماس مهربان بـود، مخصوصا در صحنه‌هایی که کشـمکش زیادی در آنها وجود داشت. ما کشمکش فیزیکی را در فیلم‌هایمان دوست داریم و حس می‌کنیم که در چنین اوقاتی بازیگران احساس آزادی بیشتری دارند.

منبع: اسلنت مگزین

نگاهی به فیلم «پسربچه‌ای با دوچرخه» تازه‌ترین اثر برادران داردن

نقد سادگی و عرصه تأویل

بابک کریمی



«پسربچه‌ای با دوچرخه» ساخته برادران داردن در شصت و چهارمین دوره جشـنواره کن و در بخش اصلی مسـابقه حضور داشـت و توانست به طور مشـترک با فیلم «روزی روزگاری در آناتولی» سـاخته نوری بیلگه جیلان، فیلمساز خلاق ترک، جایزه بزرگ جشنواره را تصاحب و از آن به بعد در چندین جشنواره دیگر حضور پیدا کند، از جمله جشنواره مونیخ، تورنتو و کارلووی واری تا جشنواره لندن که چند روز دیگر شروع خواهد شد. دو برادر بلژیکی در سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۵ بـرای فیلم‌های «رزتـا» و «بچه» دو بار نخل طلا، در سال ۲۰۰۲ برای فیلم «پسـر» جایزه هیات داوران و در سال ۲۰۰۸ برای فیلم «سکوت لورنا» جایزه بهترین فیلمنامه جشنواره کن را برنده شده‌اند.

پسربچه‌ای ۱۱ ساله به نام سیریل مدتی است در پرورشگاه زندگـی می‌کند. پدرش او را رهـا کرده و دوچرخه‌اش را نیز فروخته. پسر که به غایت یاغی است، بالجاجتی افسارگسیخته در جست‌وجوی پدر است. در این بین به زنی به نام سامانتا که آرایشگر اسـت، برمی‌خورد. سامانتا می‌پذیرد سیریل را برای آخر هفتـه همراهی کند و همچنین تلاش می‌کند تا پدر او را بیابد. پسر پس از دیدار با پدر درمی‌یابد که پدر دیگر قصد دیدن او را ندارد و از این حیث با چالشی بزرگ روبه‌رو می‌شـود. او با پسری بزهکار آشنا می‌شود و می‌پذیرد که به خاطر او دست به سرقت بزند. سیریل سرقتی را انجام می‌دهد، ولی بنا به بی‌کفایتی‌اش در این کار، نه دوست بزهکارش عمل او را می‌پذیرد و نه پدرش پول او را قبول می‌کند. سیریل در راه بازگشت به خانه با پدر و پسری که از آنها سرقت کرده بود، روبه‌رو و با پسر درگیر می‌شود.

پدر سیریل چرا او را رها کرده و رفته است (تنها به دلایل مالی)؟ مادر سیریل چطور؟ چرا پدر و پسر را رها کرده (شاید مرده باشـد!)؟ دلیل این میزان لطفی که سامانتا به سیریل می‌کند، چیسـت و چه انگیزه‌ای در پس این کمک‌ها نهفته است؟ و بسیاری سوال‌های دیگر که در طول فیلم در پرده‌ای از ابهام باقی می‌مانند. روایت‌پردازی آشنای برادران داردن به این صورت است که حداکثر چند روز از زندگی بچه‌ای را به شکل خطی تشـریح و از توضیح در مورد شـخصیت‌ها، کنش‌ها و رخدادهای پیش آغازین و کنش‌های جاری در درام شانه خالی می‌کنند. مثل همیشـه تمام فیلم در نماهای دور و متوسط می‌گـذرد و این نماها در برداشـت‌هایی بـدون قطع و بلند گرفته شده‌اند. دوربین همانند سوم‌شخصی خنثی، نظاره‌گر رخدادهاسـت و نماها به شـکلی گزارش‌وار همچون فیلمی مسـتند با پافشاری در تکان‌های همیشگی دوربین (دوربین روی دسـت) ثبت می‌شود. در این حین ما نه به شخصیت‌ها نزدیک می‌شـویم و نه رخدادی ما را به خود جذب می‌کند. برادران داردن اصرار دارند مخاطب فیلم‌شان با فاصله‌ای معین و ثابت به اثر بنگرد و هیچ نوع همذات‌پنداری نسبت به هیچ چیز و هیچ کس پیش نیاید.

در این فیلم برای اولین بار است که از بازیگر زن مطرحی در فیلم برادران داردن استفاده می‌شود و این باعث خرسندی است که سسیل دو فرانس نقش مهم سامانتا را در فیلم بازی می‌کند و بـه خوبی هم از پس آن برمی‌آید. دو برادر در فیلم‌هایشـان از نابازیگران اسـتفاده می‌کنند و همین اسـتفاده از بازیگران آماتور در راسـتای تحقق آرمان برادران داردن در تعریف‌شان از سینماست که به زعم آنها خود زندگی است.

وظیفه تدوین در این فیلم همچون فیلم‌های قبلی، نخست ایجاد پیوند میان دو برداشـت بلنـد و در مراحل بعد ترکیب نماهای متعدد در یک سکانس به شکلی که مخاطب دریافتی یکپارچه به لحاظ بصری از فیلم به عنوان یک کل داشته باشد. تدوین در فیلم‌های برادران داردن کمک می‌کند سراسر فیلم ریتمی یکنواخت داشته باشد.

در فیلم‌هـای برادران داردن از موسـیقی خبری نیسـت، ولی در این فیلم سـه بار تکه‌ای از یک موسیقی ثابت را حدود ۱۵ ثانیـه و بار آخر در نمای پایانـی و در ادامه آن در تیتراژ به طور کامل می‌شـنویم؛ موسیقی‌ای که کارکرد خاصی ندارد و کمک به شـخصیت‌پردازی، ریتم، همذات‌پنداری و هیچ چیز دیگری نمی‌کند.

کار فیلمبردار هم همان‌طور که پیش از این آمد صرفا ثبت گزارش‌وار رویداد با رعایت حفظ فاصله مخاطب اسـت که در این حین حتما و بالاجبار دوربین باید روی دست باشد و هیچ فرقی میان نماهای متفاوت قایل نمی‌شود، فقط در صحنه‌هایی که پسر بچه با سرعت در حال دوچرخه سواری است تعقیب او با ماشین گرفته شده است. از نورپردازی و تکنیک خاصی هم خبری نیسـت (از این حیث به سینمای نئورئالیستی ایتالیا و جنبش دگما۹۵ می‌ماند).

درام سـاده، تدوین حداقلی، وجود کـودکان و نابازیگران، نبود موسـیقی، نماهای بلنـد و دور، نبود تکنیک و جلوه‌های ویژه، فیلمبرداری سـاده و روی دست و... حتی استفاده از یک بازیگر زن توانا در فیلم آخر ما را به یاد سینماگری از کشورمان می‌اندازد که اتفاقا فیلمسـاز محبوب برادران داردن نیز هست. عباس کیارسـتمی (تحلیل شـباهت‌های این فیلمسازان در حوصله این مطلب نمی‌گنجد). فیلمساز دیگری که بر سینمای برادران داردن تاثیر- نه چندان زیادی - گذاشـته، روبر برسون است. البته برسون تعریف سینما توگراف خاص خود را داشت و با نگاهی به فیلمی چون «موشت» که تا حدی به لحاظ محتوا می‌تواند با فیلم «پسربچه‌ای با دوچرخه» مقایسه شود، متوجه خواهیم شد که به جز استفاده از نابازیگران و سردی موجود در فضای فیلم شباهت خاصی بین این سینماگران وجود ندارد.

در فیلم، دو پلان بسیار مهم وجود دارد که یکی از آنها زمانی است که سیریل متوجه آن می‌شود که پدرش دیگر نمی‌خواهد او را ببیند. پسر همراه با سامانتا به سمت خانه راه می‌افتند و در میانه‌های راه سیریل شروع به چنگ زدن بر صورتش می‌کند و خود را به در ماشین می‌کوبد و بعد در آغوش سامانتا برای اولین و آخرین بار زیر گریه می‌زند. تمامی این پلان درون ماشین، از صندلی عقب و از پشت شخصیت‌ها گرفته شده، در نتیجه این رخداد دراماتیـک و تراژیک با کمترین میزان انتقال حس به مخاطب نشـان داده می‌شود. پلان دیگری که قابل ذکر است آنجایی است که سیریل از دست پسری که از او و پدرش دزدی کرده بود به بالای درخت گریخته و پسـر دیگر او را با سنگی نسـبتا بزرگ می‌زند و در اثر برخورد سنگ، سیریل از فاصله چهار - پنج متری با کمر بر زمین می‌افتد. این صحنه به ذات شوک آور نیز آن طور که می‌بایست، مخاطب را متاثر نمی‌کند. اتفاق عجیب و تحمیلی که پس از این پلان می‌افتد این است که زمانی که پدر و پسر تصمیم می‌گیرند به آمبولانس زنگ بزنند تا بیاید و فکری به حال پسرک که بی‌حرکت بر زمین افتاده بکند، ناگهان سیریل به طرز معجزه‌آسایی بلند می‌شود و بدون هیچ نوع عکس‌العملی نسبت به آن دو، راهش را می‌گیرد و در میان انبوهی از درختان که به واسـطه تابش نور خورشید نسبت به موقعیت قبلی آنها در سایه، نورانی شده ناپدید می‌شود، گویی متاثر از یک امر متافیزیکی جان دوباره‌ای گرفته باشد. در واقع شخصیت اصلی فیلم و رفتار ضدهنجاری که در او سراغ داریم به گونه‌ای کاملا غیرمنتظره با تغییری ۱۸۰ درجه‌ای مخاطب را حیرت‌زده می‌کند و شاید علتش را بتوان در ایدئولوژی مذهبی سازندگان اثر جست و جو کرد.

از نقـاط قوت فیلـم می‌توان به دو نکته اشـاره کرد؛ ابتدا دوچرخه‌ای که به شـخصیتی پررنگ در فیلم تبدیل می‌شود و کمک شایانی به پیشبرد درام می‌کند، همین طور به همراه همیشگی سیریل بدل می‌شود و همان طور که از نام فیلم نیز پیداسـت، سیریل در کنار دوچرخه است که تعریف می‌گیرد. نکته‌ای دیگر استفاده به جا از رنگ است، لباس سیریل بین دو رنگ قرمز و آبی در موقعیت‌های متفاوت در تغییر است. اکثر اوقات رنگ لباس او قرمز اسـت که به خوبی معرف شخصیت اوسـت، ولی در زمان‌هایی مثل عذرخواهـی او در اداره پلیس بـه آبی تغییر می‌کند. عناصر دیگر قرمز رنگی نیز به چشـم می‌خورد، مثل دیواری در اتاق خواب سـیریل و رنگ ماشین پسربزهکار.

سـینمای بـرادران داردن بیش از یک دهه اسـت که به خوبی شناخته شده و سبک خاص آنها از جشنواره‌ها گرفته تا محافل سینمایی بر سر زبان‌هاست. همچنین مباحث تئوریک متعـددی نیز در مورد تعریف متفاوت این دو برادر از سـینما در جراید مختلف مطرح شـده و سینمای آنها جزو مهم‌ترین و تاثیرگذارترین‌های سینمای معاصر است. در کارنامه آنها به فیلم تحسین‌برانگیزی همچون «سکوت لورنا» برمی‌خوریم و در مورد باقی فیلم‌ها نیز نظرات موافق و مخالف زیادی مطرح شده اسـت. در هر صورت این دو برادر با فیلم‌های بعدی‌شان نحوه فیلمسازی‌شان را ادامه خواهند داد. فیلم‌های آنها از فرط سادگی به مخاطب عام و منتقد اجازه می‌دهند که هر تاویل و تفسیری خواست، داشته باشد؛ ولی آن چیزی که باید نسبت به هر نوع خوانشـی خارج از جهان اثر که به آن نسـبت داده می‌شـود، ارجحیت داشته باشـد، جهانی است که خود فیلم معرفی می‌کند.

تازه چه خبر دکترجون؟

زندگینامه دکتر زیوس



■ جانـی دپ، فیلـم زندگینامه نویسنده «چگونه گرینچ کریسمس را دزدید» و «هورتـن صـدای هـو می‌شنود» را تهیه و احتمالا نقش او را بازی خواهد کرد. به گـزارش هالیوودریپورتر، شرکت یونیورسـال قرار است فیلم زندگینامه‌ای تئودور زیوس گیـزل (۱۹۰۴-۱۹۹۱)، ملقب بـه دکتر زیوس، نویسنده آمریکایی کتاب‌های کودکان را تولید کند. جانی دپ کـه پیـش از این در «یافتـن ناکجاآباد» نقش یک نویسنده دیگر آثار پرطرفدار کودکان، جی.ام. بری را ایفا کرده بود، به عنوان تهیه‌کننده به این پروژه سینمایی وارد شده است اما به‌عنوان گزینه اصلی برای ایفای نقش دکتر زیوس نیز مطرح اسـت. از دکتر زیوس ۴۶ عنوان کتاب کودکان منتشر شده و سبک کار او متشکل از جمله‌های قافیه‌دار و کلمات سـاختگی مضحک است که به نحوی جادویی در بافت داستان معنی‌دار می‌شود.

آخرین بازیگر جنگ جهانی Z



■ دیوید مـورس، بازیگر «صندوقچه رنج» و «مسیر سـبز» به جمـع بازیگران «جنگ جهانی Z» پیوست که فیلمبرداری آن در حال حاضر در جریان اسـت. به گزارش ددلاین، مورس در این فیلم ترسناک به کارگردانی مارک فارستر (کارگردان «بادبادک باز» و «یافتن ناکجا آباد») نقش زندانی یک زنـدان متروکه در محاصره زامبی‌هـای آدمخوار را ایفا می‌کند. سـتاره فیلم «جنگ جهانی Z» البته بردپیت اسـت که در نقش نماینده سازمان ملل پس از جنگ بزرگ زامبی‌ها به ملاقات بازماندگان این جنگ خانمان برانداز می‌رود. این فیلم در ماه دسامبر ۲۰۱۲ (آذر ماه ۱۳۹۱) به روی پرده خواهد رفت.

رابرت تاون در نبرد بریتانیا



■ فیلمنامه نویس برنده جایزه اسـکار برای نگارش «محله چینی‌ها» مشغول نوشـتن فیلمنامه تازه‌ای در مـورد رویدادهای مهم جنگ جهانی دوم اسـت. به گـزارش ددلاین، رابرت تاون که اکنون ۷۷ سـال دارد، از سـوی شرکت تهیه متعلق به گراهام کینگ برای نوشتن فیلمنامه «نبرد بریتانیا» استخدام شده است. داستان «نبرد بریتانیا» در سال ۱۹۴۰ می‌گذرد، زمانی که نیروی هوایی انگلستان بر فراز شـهر لندن با هواپیماهای نیروی هوایی آلمان نازی -موسوم به «لوفت وافه»- مقابله می‌کرد. فیلمنامه «محله چینی‌هـا»ی رابرت تـاون از سـوی اتحادیه نویسـندگان سـینمایی آمریکا در مقام سوم بهترین فیلمنامه‌های تاریخ بعد از «کازابلانکا» و «پدرخوانده» و بالاتـر از «مکالمـه» و «آلیس دیگـر اینجا زندگی نمی‌کند» قرار گرفته اسـت. تـاون علاوه بر فیلمنامه نویسی تاکنون چهار فیلم نیز کارگردانی کرده است.

بار دیگر زورو



■ ددلاین هفته گذشته گـزارش داد که شـرکت سـونی پیکچـرز، متیـو فدرمن و اسـتیفن شـایا را برای نوشـتن فیلمنامه تازه‌ای در مورد زورو، یاغی اسپانیایی تبار کالیفرنیای قرن نوزدهم اسـتخدام کرده اسـت. این فیلم مسلما بازسـازی «نقاب زورو» که مارتین کمپبل در سـال ۱۹۹۸ بـا بـازی آنتونیو بانـدراس، آنتونی هاپکینز و کاترین زیتا جونز ساخت، نخواهد بود و به ریشه یابی این شخصیت افسانه‌ای خواهد پرداخت. فدرمن و شایا بیشـتر به عنوان نویسـنده و تهیه‌کننده سریال‌های تلویزیونی مانند «جریکو» و «هدف انسـانی» شهرت کسب کرده‌اند. فیلم «نقاب زورو»ی مارتین کمپبل اثر موفق و پرفروشی بود اما دنباله آن، «افسانه زورو» که در سال ۲۰۰۵ توسط همان عوامل اصلی فیلم قبلی -جز آنتونی هاپکینز- سـاخته شد، از سوی منتقدان نکوهش شد و در گیشه هم شکست خورد.

محافظت از نوزاد



■ توفـان کاترینـا کـه بسـیاری از مناطق جنوبی ایـالات متحده را در سـال ۲۰۰۵ ویران کرد، دستمایه فیلـم درامـی قرارمی‌گیرد که «ساعت‌ها» نام دارد. به گزارش هالیوودریپورتر، این فیلم اولین تجربه کارگردانی اریک هیسرر خواهد بود که پیش از این به نگارش فیلمنامه‌های ترسـناک «کابوس خیابان الم»، «مقصد نهایی ۵» و «چیز» مشـغول بود و پل واکر، بازیگر آثار اکشنی مانند «سریع و خشمگین» و «رباینده‌گان» در این فیلم ایفای نقش خواهد کرد. واکر در فیلم «ساعت ها» نقش پدری را بر عهده خواهد داشت که در بیمارستانی متروکه پس از هجوم توفان کاترینا باید از دختر نوزاد خود در مقابل توفان و پیامدهای آن محافظت کند. تولید این فیلم در لوکیشن‌های نیواورلئان قرار است از ماه مارس (فروردین) سال آینده آغاز شود.